

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الصلاة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين، حبيب الهنا و طيب نفوسنا، ابي القاسم، محمد صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين و الطاهرين المعصومين المكرمين

مهر و رأفت پروردگار بی نهایت است. درک بی نهایت برای ما ممکن نیست. چون ما محدودیم و محدود نمی تواند بی نهایت را در خودش جا بدهد و از این طریق او را درک کند. اما نشانه های عظیم رحمت پروردگار در اولیایش، در انبیای خدا، در ائمه طاهرين و در مومنین کامل هست. در این زمینه یک روایت واقعاً زیبا، باحال، با ارزش، حکیمانه و پر از درس از وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین برایتان عرض می کنم و بعد آیاتی از رحمت الهی را برایتان می خوانم که از برکت این داستان عجیب ابی عبدالله بتوانیم رحمت خدا را حس کنیم. اولاً در قرآن می فرماید «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» کل شی را هم ما نمی دانیم از نظر عدد و کمیت کیفیت چیست. شما در کتابهای علمی ببینید یک سانتی متر مربع خاک چه عناصری در آن است و شما یک قطره آب را بروید، پیرسید که تعداد اتم ها و اکسیژن ها در آن چه مقدار است. شما بدنه عالم را پیرسید که از اتم تشکیل شده، چه عددی میتواند این تعداد اتم را نشان دهد. شما سلولهای بدن خودتان را که آجر ساختمان بدنتان است، اگر بخواهید بشمرید، دانشمندان در محاسبه دقیقی که دارند که مثلاً یک میلی متر مکعب بدن چند تا سلول دارد، این را ضربدر کل بدن می کنند، به دست می آید. نوشتند از همین الان اگر شروع کنید به شمردن سلول های بدن خودتان، هیچ کار دیگر نکنید؛ نه غذا بخورید، بخوابید، نه حرف بزنید و نه مسافرت بروید، فقط بنشینید سلول های بدنتان را بشمارید، ۳۰۰ هزار سال طول می کشد شمردن آن. قرآن می گوید رحمت من به این کل شیء فراگیر است. یعنی اگر از تنگی قافیه می گویم، رحمت پروردگار را روی دایره فرض کنیم، تمام عوالم وجود در این دایره است و رحمت محیط به همه است. به خاطر رحمت او هم است که اعلام کرده در قرآن اگر کافر بخواهد توبه کند قبول می کنم، اگر مشرک



بخواهد توبه کند، قبول می کنم، منافق بخواهد توبه کند، قبول می کنم، مجرم بخواهد توبه کند، قبول می کنم، قاتل بخواهد توب کند، قبول می کنم، بت پرست بخواهد توبه کند قبول می کنم و اگر زناکار هم بخواهد توبه کند، قبول می کنم. همه این مسائل در یک آیه در سوره مبارکه فرقان است که در آنجا می گوید کسی که آدم کشته است، کسی که زنا کرده، کسی که به جای من بت پرستیده، اگر توبه کند، من توبه آن را قبول می کنم و می پذیرم و این پذیرش توبه، شعاع رحمت الله است و بر این اساس اجازه نداده در سوره یوسف یا در سوره زمر که یک مرد و یک زن و یک جوان از رحمت پروردگار ناامید باشد، اصلاً اجازه نداده است. یعنی اجازه نداده گنهگار بگوید آب از سر من گذشت، چه یک نی، صد نی. پس من گناهانم را ادامه می دهم. خود این گناه است. اینکه یک نفر بگوید آب از سر من گذشته یک نی چه صد دیگر فایده ای ندارد، خود این یک گناه است. این که این حرف را می زند دارد قدرت خدا را محدود می کند. یعنی دارد می گوید خدا نمی تواند من را ببخشد. یعنی دارد خدا را عاجز تصور می کند. این است که اگر گنهکاری ناامید از خدا باشد. بگوید اگر من جبران بکنم، توبه بکنم، قبول نمی کند، قرآن این ناامیدی را مساوی گناه کفر دانسته؛ در سوره یوسف «إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» پس ما دائماً باید نسبت به حضرت او سر حال باشیم، نشاط داشته باشیم، باید نسبت به وجود مقدس او دلگرم باشیم. باید یقین کنیم گناهی در این عالم نیست که توبه کننده آن را خدا نیامرزد. گناهی در این عالم نیست. بله، قاتلان ابی عبدالله را به موسی بن عمران فرمود که به هیچ عنوان نمی بخشم. شما از قاتلان ابی عبدالله که گذشت بکنی و بگذرید هر گنهکاری در این عالم توبه آن قبول است. امام حسین خاص است. قاتلان او هم با قاتل انبیا و دیگر ائمه فرق میکند و چون گناه قاتلان ابی عبدالله اصلاً قابل بخشش نیست ولی فرعون شما در اول سوره قصص بخوانید، خدا دارد می گوید، راجع به فرعون «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ». یکی از جرم های فرعون این بود که در بین مردم در زمین من احساس برتری می کرد. این گناه است. به چه دلیل من احساس برتری بکنم؟ به چه دلیل؟ من که در پروند ام گناه دارم، کمبود دارم، گاهی در عبادت کم



گذاشتم، برای چه احساس برتری بکنم؟ آدم باید واقعاً خاکسار باشد، فروتن باشد، شناسنامه خود را به طور یقین در دعای کمیل ببیند که امیرالمومنین این شناسنامه را تنظیم کرده و انا عبدک الضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین. این شناسنامه ماست. اما بیایم روبروی خدا بایستم شاخ و شانه بکشم، بگویم یکی تو یکی من، تو بزرگی منم، بزرگم، تو دارای علوی، منم دارای علوم. مملوک، آفرید شده از خاک، به وجود آمده از نطفه، تو را چه به اینکه سینه سپر کنی و بگویی من هم منم. این علو است. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْ أَهْلَهَا شِيَعًا» یک ملتی که واحد بودند، همه با هم دیگر بودند، قرآن بگوید این ملت را تیکه پاره کرد. «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ» بچه های مردم را سر می برید، «وَيَسْتَخِي نِسَاءَهُمْ» زنان را داغدیدگان را زنده می گذاشت تا بیگاری از آنها بکشد. «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» این آدم از تبهکاران عالم است. این را خدا می گوید. اما وقتی موسی مبعوث به رسالت شد، در کوه طور به موسی بن عمران فرمود، خودت و برادرت هارون بروید مصر. با فرعون دیدار کنید. «اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» این آدم در همه امور طغیان کرده اما کلیم من، هارون، «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» آرام، با محبت، با رأفت، با نرمی با آن صحبت کنید. «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» باشد که با گفته های شما دوتا از از عظمت من بترسد، «يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» بیدار شود. حالا اگر فرعون برایش خشیتی می آمد و تذکر می آمد، تمام گناهان گذشته او بخشیده می شد، یقیناً، مسلماً. وقتی برادرانم و خواهرانم، جوانان عزیز با چنین خدایف روبرو هستید، مردانگی است که ناامید باشید؟ مردانگی که دلسرد باشید؟ مردانگی که به حرفش گوش ندهیم؟ او که عاشق ماست، او که به ما محبت بی نهایت دارد. خدا که محبت محدود ندارد. من می گویم خدایا تو را دوست دارم، چقدر دوستش دارم. در من که بی نهایت وجود نمی آید اما او که مرا دوست دارد، محبتش بی نهایت است، بی نهایت. ما نباید راه را گم کنیم. ما نباید نشانه ها را گم کنیم. ما نباید پیش خودمان از خودمان فکر دربیاریم نسبت به پروردگار. پروردگار در قرآن می گوید نحن اقرب الیهم من حبل الوريد از رگ گردن به اینها نزدیکترم و در قرآن می گوید اذا سئلک عبادی عنی پیغمبر اگر آمدن پیش تو درباره من پرسیدند اینطوری جواب



بده، اینطوری. اذا سئلک عبادى عنى فانى قریب. به بندگان من بگو من کنارتان هستم. من دور نیستم. اجیب دعوۀ الداع. اگر میخواهید ببینید من کنار شمایم، در مشکلاتتان دعا کنید، دعای خالصانه. ببینید دعایتان را مستجاب می کنم. من دور نیستم. من با شما هستم. من نزدیک به شما هستم. من همراه شما هستم. و هو معکم این ما کنتم همراهتونم. مگر برادران یوسف بچه ۱۲ ساله را در چاه صحرا نینداختند. کسی که آنجا آنها را ندید، نمی خواستند هم که برگردند آن را در بیاورند. تمام هدف آنها نابودی یوسف بود. شب هم که برگشتند، قرآن می گوید که گریه قلابی می کردند «وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» می گفتند بابا ما رفته بودیم دنبال کارهایمان، گرگ حمله کرد بچه را پاره کرد. هم دروغ گفتند. هم گریه دروغ کردند. هم یوسف را در چاهی انداختند که روشنایی در آنجا نبود. از وسط چاه به بعد چاه تاریک بود. چاه کن های ما می دانید که لامپ می کشند در چاه. چون نور تا عمق سی ، چهل متری چاه نمی رود. در بیابان هم هیچ کس ندید که یوسف را انداختند. از ته چاه چه کسی او را درآورد روی تخت عزیزی مصر نشاند و یک مملکت را دست او داد تا مردم را هدایت کند. کسی ندیده بود یوسف را انداختند در چاه. چه کسی در آورد او را؟ خدا که همه جا با ما هست. خدا را می شود با قلبتان لمس کنید. من پارسال تقریباً ده روز بعد از امشب، ده روز بعد کاملاً بعد از امشب وقتی خواباندم در بیمارستان ساعت ۸ شب، عکسبرداری و معاینات، سه تا دکتر متخصص بچه های من را صدا زدند بیرون و گفتند ما باید به شما آمادگی بدهیم. حداکثر ایشان تا ۱۲ شب زنده است، چون ریه در مرز از کار افتادن است. یعنی گفتند طب دیگر نمی تواند کاری بکند، دارو نمی تواند کاری بکند، باید منتظر مردن او باشیم. چه کسی نجات داد غیر خدا دوا که گفتند کاری از آن بر نمی آید. دکترها هم که گفتند ما هم کاری نمی توانیم بکنیم. پس چه کسی این کار را انجام داد. خدا. خدا. عاشقانه با خدا باشید. با محبت با خدا باشید. خدا زیبایی بی نهایت است. خدا محبت بی نهایت است. من یک تک شعر برایتان بخوانم. ان شاءالله که یادتان بماند. بیشتر شما جوان هستید، یادتان می ماند

حسن یوسف را به عالم کس ندید



شما همه میدانید ادیان ابراهیمی همه می‌دانند سمبل زیبایی در این جهان زن نبوده. سمبل زیبایی یک مرد بوده، یوسف. یعنی پروردگار قلم زیباسازی را در ساختن قیافه او کامل به کار گرفت.

حسن یوسف را

ابنقدر زیبایی خیره کننده بود که در متن قرآن است وقتی زنان مصر زلیخا را سرزنش کردند که بدبخت دل به یک غلام بستی؟ چه کسی است مگر او؟ چون یوسف را خرید عزیز مصر به عنوان غلام آوردن آن را خانه. به این خانم درباری گفتند خیلی عجیب است که با این شخصیت دل به یک غلام، به یک نوکر، به یک خادم، بستی. جواب آنها را نداد. گفت در سالن متکاهای درباری بچینن. میوه های گرانقیمت بچینند. کارد و چنگال بچینند و به خدمتکار ها گفت یکی یک دانه کارد بدهید دست خانم ها که دستشان باشد. من تعارف کنم میوه بخورند. حالا هر میوه ای که بود چاقو لازم داشت. بعد یوسف را وادار کرد که از در بالای سالن بیاید داخل، از در پایین برود بیرون. قرآن می گوید نه ایستاد از در بالا به اجبار آمد در مجلس، از در پایین رفت بیرون. یوسف که رفت خانم ها به جای بریدن میوه دست های خود را بریدند. یعنی مدهوش آن چهره شده بودند، دیوانه شده بودند.

حسن یوسف را به عالم کس ندید

حسن آن دارد که یوسف آفرید

نقاش را نگاه کن، نقش را چه کار داری؟ آن هنرمندی که این تابلو را ساخته را نگاه کن، صنعتگر را نگاه کن، نه یوسف را. اینجا معطل نشو. چهره زیبای یوسف را آینه حساب کن. آینه رو نگاه کن. جمال ازل و ابد را تماشا کن. به یوسف چه کار داری؟ اینجا چرا معطلی؟ چرا معطل مغازه و پاساژ و زمین و این میوه ها و این پارچه های رنگارنگی، اینها که همه رنگ آنها می پرد. این قیافه ها که همه عوض می شود. این نعمت ها که همه از دست می رود.

گر شوی در خانه جانانه مهمانت کنند



ما را یک شب و یک روز مهمان در دنیا کردند. یک شب و یک روز هم شصت ، هفتاد سال طول می کشد.

گر شبی جانانه در خانه مهمانت کنند

گول نعمت را نخور مشغول صاحب خانه باش

اینکه همیشه دل بده آدم به لباس و پیراهن و زلف و خوشگلی خودش و خوشگلی دیگران ولی غافل باشد از آنی که میوه ساخته، از آنی که لباس ساخته، از آنی که قیافه ساخته، این جوانمردی نیست. از امشب یاد خدا باشیم. خوب هم یاد خدا باشیم. از امشب با خدا باشیم. خوب هم با خدا باشیم. و اما نشانه رحمت خدا در ابی عبدالله. خیلی داستان باحالی است. باحال. من امروز این داستان را که نگاه می کردم، همینطوری نگاه نکردم، بیایم که امشب. نکته نکته آن را قلم برداشتم، نوشتم که هیچ یک از آن از یادم نرود. امام حسین می فرماید این سخن پیغمبر که حالا می گوید، پیش من صحیح، استوار و سخن محکمی است. این سخن پیغمبر. چه هست سخن پیغمبر. این است که می گوید جدم ، خود حضرت با دو گوش خود شنیده. جدم فرموده افضل الاعمال بعد الصلاة ادخال السرور فی قلب المؤمن بما لا اثم فیه در رده بندی اعمال که کدام ها برتر است؟ پیغمبر می فرماید عملی در این عالم برتر از نماز نیست و بعد از نماز می فرماید پیغمبر فرمود، عملی برتر از شاد کردن دل مومن نیست به شرطی که در این شاد کردن، گناهی صورت نگیرد. هیچ عملی در عالم بالاتر از نماز نیست. یک چهار پنج آیه کوتاه محبت بفرمایید درباره نماز کل نفس بما کسبت رهینه. هر کسی در گرو کارکرد خودش است، یعنی حبس در اعمال خود است الا اصحاب الیمین مگر سعادتمندان. آنها عملشان عملی نیست که برایشان تبدیل به زندان شود. اعمالشان اعمالی نیست که تبدیل به غل و زنجیر شود. کل نفس بما کسبت رهینه الا اصحاب الیمین. این اصحاب یمین کجا هستند. می فرماید فی جنات، در بهشت ها. یتسائلون، از همدیگر درباره وضع مجرمین می پرسند که مجرمین الان کجا هستند. یک مرتبه جهنم را در مقابل آنها ارائه می کنند، تمام مجرمین را بهشتیان در جهنم می بینند. سوال می کنند ما سلککم فی سقر. چه



چیزی شما را به دوزخ کشاند. جواب لم نكن من المصلين، نمی گویند خدا ما را آورده جهنم، می گویند بی نمازی ما را آورده نه خدا. خدا کسی را جهنم نمی برد. خدا کوره باز نکرده. خدا کباب پزی باز نکرده. خدا آتش افروز نیست. آیات را دقت کنید. چه چیزی شما را به جهنم کشانده. بی نمازی نه خدا، و لم نكن نطعم المسكين. چه چیزی شما را به جهنم کشانده؟ پول داشتیم، گرسنه را می توانستیم سیر کنیم، نکردیم. مشکل دار را می توانستیم، مشکلش را حل کنیم، نکردیم. آیه شامل همه این واقعیات می شود. «كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» این قدر جلسات لهو و لعب تشکیل شد و ما رفتیم، با این اهل لهو و لعب، در لهو و لعب فرو رفتیم. وَ كُنَّا نُكَذِّبُ يَوْمَ الدِّينِ و ما هر کسی که برای ما آمد راجع به قیامت صحبت کرد، حرف زد، دلیل هم آورد، گفتیم خبری نیست. قیامتی برپا نمی شود و بعد پروردگار می فرماید فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعت کنندگان شامل بی نماز نمی شود. انبیا شفیع اند، ولی ۱۲۴۰۰۰ دست یک دانه بی نماز را نمی گیرند. قرآن شفیع است به داد بی نماز نمی رسد. ائمه شفیع اند به داد بی نماز نمی رسند. اولیا خدا شفیع اند، دست بی نماز را قیامت نمی گیرند. عالمان واجد شرایط شفیع اند، دست بی نماز را نمی گیرند. ان شاء الله که در این جلسه بی نمازی وجود نداشته باشد. خیلی کار بی نماز، گره اش سخت است، اصلا باز نمی شود. یعنی ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر گره او را وا نمی کند. ائمه باز نمی کنند. قرآن باز نمی کند. اولیای خدا باز نمی کنند. عالمان ربانی باز نمی کنند. حضرت می فرماید که جدم فرمود افضل الاعمال بعد الصلاة ادخال السرور في قلب المؤمن بما لا اثم فيه شاد کردن مردم مان. بعد حضرت این داستان را نقل می کنند، خودشان می فرماید یک روزی من در این شهر مدینه آمدم جلوی یک باغی آمدم رد شوم، دیدم یک غلامی آن وقت ها که غلام و کنیز بود، در جنگ ها اسیر می کردند، اسیر ها را می آوردند، می فروختند به خانواده ها. راه فرار هم نداشتند. دیدم یک غلامی روی زمین نشسته، دارد به یک سگی که جلوی او چمباتمه زده، غذا میده. خیلی هم باحال دارد کار می کند. آرام آرام برای این سگ لقمه می گیرد و شکم سگ را سیر میکند. خیلی امام حسین شاد شد که یک غلام سگ گرسنه را دارد سیر می کند. ثواب



دارد. به حیوان گرسنه غذا دادن ثواب دارد. به حیوان تشنه آب دادن ثواب دارد. غلام من را نمی دید اما من کار او را می دیدم. به او گفتم که چکار می کنی. گفت آقا خیلی غصه دارم، محزونم، ناراحتم، رنجیده خاترم، دارم به این سگ غذا میدم، شاید خاطر ناشادم شاد شود. شاید غصه ام برطرف شود. شاید اندوهم کم شود. یابن رسول الله همه غصه ام این است که من غلام یک یهودی ام. مسلمانم نمی خواهم زیر بار یک یهودی باشم. حضرت فرمودند من حرف های غلام را که گوش دادم ۲۰۰ دینار با خودم برداشتم بردم که این غلام را از ارباب یهودی بخرم، بیاورم او را پیش خودم. چه شانسی یابن رسول الله که ما از غیر تو، غیر خدا آزاد بشویم و غلام شما و خدا بشویم. چه شانسی از این بالاتر. حسین جان هرکی با تو باشد، با همه عالم است. حسین جان هرکی با تو باشد، با همه انبیا و ائمه است. حسین جان هرکی با تو باشد، با همه دین است. الحسین هو الاسلام کله، همه دین ابی عبدالله است، همه دین، همه عشق ابی عبدالله است. همه محبت عبدالله است. پول دستم بود یهودی من را دید، فهمید که من با او کار دارم. به او گفتم که ۲۰۰ دینار هم کم پولی نبود، خیلی پول بود. فرمود آمدم غلام تو را بخرم. یهودی یک نگاه به من کرد گفت فدای آن قدمت بشوم که تا در خانه من آمدمی. غلام را به تو بخشیدم. باغی هم که در آن نشسته بود به غلام بخشیدم. بعد گفت حسین جان من این پولی را که آورده ای که غلام را بخری نمی خواهم. آن هم برای خودت. آن هم برای خودت. حسین جان غلام مال تو، پول هم مال تو، باغ هم مال غلام. یک محبت یک برده را آزاد می کند یک برده را مالک باغ آباد می کند، محبت پول ابی عبدالله را هم به خودش برمی گرداند. غلام مال تو، باغ مال غلام، پول هم مال خودت. خانم یهودی به شوهرش گفت من از تو بدی ندیدم ولی با این مسئله ای که از حسین بن علی دیدم، مهرم را به تو حلال کردم، من می خواهم مسلمان بشوم. حالا امام حسین ایستاده. یهودی هم به زنش گفت که تو مسلمان شو، مهرت هم نمیخواهد که حلال کنی. من کل این خانه را هم امروز به نام تو می کنم، همه فدای ابی عبدالله، خودم هم مسلمان می شوم. محبت. شما برادران، مادران، خواهران، جوانان، از فردا با محرم هاتون، با دوستان تون، با آنهایی که رفت و آمد



دارید، محبت اضافه کنید و ببینید چه خواهد شد. ممکن است خیلی که محبت کنید از شما پرسند چه شده که عوض شدی؟ بهش بگو که در مجلس ابی عبدالله عوض شدم. بگو از برکت ابی عبدالله عوض شدم. بگو چه محبتی. حیفم می آید که برایتان نگویم، برای دوستان صبح هم گفتم. گفتم ابی عبدالله می خواست برود میدان شهید بشود، می دانست می رود و بر نمی گردد. یک گلوبند قیمتی را از خانم ها گرفت، در جیبش گذاشت. در گرما گرم جنگ به یک دشمن گفت بایست، گلوبند را در آورد، گفت تو به دخترت قول دادی از این سفر گلوبند ببری، این گلوبند. محبت.

از محبت خارها گل میشود

از محبت سرکه ها مل میشود

پرسید این سرزمین که رسیدیم الان اسمش چیست. مثل فردا.

قافله غافل به گذرگاه عشق

آمد و پرسید همی شاه عشق

گفت چه نام است بر این سرزمین

همه زنها، دخترها، خواهر ها دارند گوش می دهند.

از چه در این جاست دل اندوهگین

چرا ما این همه زمین ها را رد کردیم. اینجا چرا یک مرتبه غصه دار شد.

گفت یکی نام زمین ارض طف

طوف گه عرش برین از شرف

گفت یکی نام زمین کربلا

گفت یکی نام زمین نینوا ست



ز آن دل عشاق از آن در نواست

گفت یکی کرب و بلا زد فغان

قف قافله عاشقان بار گشایید که منزل رسید

کشتی عشاق به ساحل رسید

هر که زده جرعه جام بلا بار گشاید به صف کربلا

رونق دیر و حرم از کربلاست

جلوه باغ ارم از کربلاست

مهبط جبریل امین کربلاست

طوف گه عرش برین کربلاست

کرب و بلا درس وفا می دهد

تربت عشق است و شفا میدهد

پیاده شدند. هشت روز بیشتر اینجا نبودند. اما فردا که می خواستند زینب را از محمل پیاده کنند. قمر بنی هاشم آمد زیر بغل خواهر را گرفت. علی اکبر آمد زیر بغل عمه را گرفت. هشت روز بعد که خودش همه زن و بچه را سوار کرد، کسی نبود که کمکش کند، سوار شود. رو کرد به کشته ها.

کجایید ای هواداران ببندید محمل زینب

که بر باد فنا رفته محل و منزل زینب

خانم ها، دخترها دیدند که سوار نمی شود. رو کرد به ابی عبدالله گفت دلم نمی خواهد همسفر من شمر و خولی باشد حسین من.



برخیز صبح شام شد ای میر کاروان

ما را سوار بر شتر بی چهار کن